



از چه کسی

باید به کودک

دانش آموخت

امروز در مورد پرورش روحی کودک برای عقیده‌اند که اگر بتوانیم روح کودک را در چند ماه یا یکی دو سال اول زندگی بشناسیم، با سرعت شگفت‌آوری خواهیم توانست سن آموزش علمی او را به حداقل ممکن پایین بیاوریم. برای شناختن زوایای روحی کودک و تشخیص سلیقه و پسند او و بالطبع استفاده از دقایق و زوایای روانی وی روشهای گوناگونی به کار می‌برند؛ از جمله به اطراف گهواره او وسایل و اسباب بازیهای گوناگون و رنگارنگی می‌آورند و از عکس‌العمل‌های

ناصر انقطاع

قبل از شروع به بحث اصلی یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که دانش آموزی به کودک با تربیت طفل فرق دارد. در مورد تربیت طفل در یکی از شماره‌های گذشته مجله در مقاله «کودکان با شخصیت پرورش دهید» به تفصیل بحث شد و این نکته باین دلیل یادآوری میشود تا هرگاه در مطالب آتی موارد اختلافی با مقاله پیش مشاهده شود، حمل بر تناقض گویی نشود. کارشناسان روانی دنیای



بچه در برابر هريك از آنها مطالبی دستگیرشان می‌شود و بروی کاغذ می‌آورند. ضمناً از همین اسباب بازیها به عنوان وسیله‌ی تقویت قوه‌ی تشخیص و تفکر طفل و نیرومند کردن حواس پنجگانه‌ی او استفاده‌های شایانی می‌کنند.

در سال ۱۹۶۱ پروفور «ج. مك. ویکرهانت»، مدیر آموزشگاه پرورش روانی کودک در امریکا - که عمری را صرف مطالعه در روانشناسی کودکان زیر هفت سال کرده‌است - در مجموعی اعلام داشت که تشویق و تحریک روانی طفل در ماههای نخست زندگی این امکان را به او و به مامی‌دهنده که استعداد یادگیری را تا ۳۰ درصد بالا ببریم.

اما همین دانشمند، اینک پس از ده سال تجربه و ممارست بیشتر عقیده خویش را به این ترتیب اصلاح کرده است که چهار عامل مهم یعنی محیط اطراف کودک، میزان هوش ذاتی او، تشویق‌های روانی و تحریکات فکری، این امکان را به ما می‌دهد که بین ۵۰ تا ۷۰ درصد قدرت یادگیری او را زیاد کنیم.

ذکر این عقیده از جانب پروفور هانت که نظریات او بدون چون و چرا مورد قبول تمام کارشناسان آموزش کودک در امریکا است بی پایه و سرسری نیست. چون نامبرده سالهای

متمادی در بیمارستانها، شیرخوارگاهها و آزمایشگاه های مجهزی که زیر نظرش قرار دارد تجربیات خویش را بر روی صدها کودک انجام داده است و حاصل این تجربه ها را در این جمله خلاصه کرده :

« این بیست درصد اختلاف (بین ۵۰ تا ۷۰ درصد) نوسانی است که بین کودکان بی استعداد - نه عقب افتاده - و اطفال مستعد ممکن است وجود داشته باشد، بنابراین اگر عامل هوش ذاتی را از کودک بگیریم، یعنی اصولاً آن را به حساب نیاوریم و خود را مقید به آن نکنیم و طفل را در حداقل سطح معمولی استعداد بدانیم می‌توانیم با تنظیم محیط اطراف او، علاوه تحریک فکری، علاوه تشویق‌های روانی، میزان یادگیری او را تا ۵۰ درصد افزایش دهیم و هر قدر استعداد کودک بیشتر باشد این «درصد» بالاتر می‌رود تا به ۷۰ درصد برسد.»

بعبارت دیگر استعداد ذاتی کودک در افزایش نیروی یادگیری او بیش از بیست درصد مؤثر نیست.

اینک به بررسی سه عامل بالا برنده قدرت یادگیری طفل - سوای استعداد ذاتی او - می‌پردازیم.

۱- محیط : دانشمندان روانشناس کودک در آسایشگاهها

و بیمارستان و شیرخوارگاهها و آموزشگاههای استثنایی خود ( با آموزشگاههای معمولی که کودکان ۷ سال به بالا را می‌پذیرند اشتباه نشود، زیرا آموزشگاههای مذکور بلافاصله پس از تولد کودک را می‌پذیرند ) کوشش کردند که محیط خسته کننده و یکنواخت اطراف کودک را با تهیه اسباب بازیهای رنگارنگ و نوای موسیقی ملایم و دکوراسیون مفرح، زنده و با نشاط سازند، مثلاً با آویختن وسایل بازی به اطراف همواره کودکان بیمار یا شیرخوار محیطی به وجود آوردند که کودکان مذکور به آنچه که در دور و - برشان قرار دارد با اشتیاق نگاه کنند و براحتمی بتوانند آلات مذکور را تماشا کنند. نتیجه بدست آمده واقعاً حیرت انگیز بود، زیرا آن دسته از کودکان شیرخواری که در محیط ساده و بی تفاوت پرورش می‌یافتند و برای آنان هیچگونه محیط مفرح و شاد ایجاد نکرده بودند، پس از یکماه و نیم می‌توانستند با مشت های بسته به اسباب بازی های اطراف خود بزنند و آنرا تکان دهند و پس از در حدود پنج ماه ( ۱۴۵ روز ) قادر بودند، در آنها را آرام لمس کنند، در حالیکه اطفال شیرخواری که در محیط شاد و پرتنوع زندگی می‌کردند هريك از این دو کار را از ۱۵ تا ۲۰ روز زودتر انجام

دادند .

تجربه‌های بعدی نشان داد که اگر این کودکان در دامان مادران نشان - منتها با محیط‌هایی این چنین شاد - بزرگ شوند در ظرف ۵۰ روز می‌توانند خشم و شادی و قهر و محبت را درک کنند و این کار تقریباً ۲۰ روز زودتر از يك كودك معمولی انجام می‌شود . باید دانست همین ده روز یا پانزده روز جلوتر بودن درآینده به چهار سال و پنج‌سال پیش افتادگی منجر می‌شود ، و گرنه درك و تشخیص ۲۵ - ۲۰ روز جلوتر كودك ، مسئله‌ی مورد توجه دانشمندان نیست . اما مسلم است که کودکی که در ۵۰ روزگی ۲۰ روز جلوتر فکر کند قطعاً در آینده دانش آموزی زرنگ ، دانشجوی موفق و پزشکی حاذق و باشعور خواهد شد .

عده‌ای از پزشکان معتقدند که تغذیه غیر کافی و فقدان پروتئین در غذای كودك می‌تواند سبب عدم رشد فکری او بشود و از همان دورانی که در گهواره است آنچنان ضایعاتی در مغز او به وجود آورد که در سالهای بعد نیز جبران پذیر نباشد ، اما روانشناسانی چون « هانت » و « فروید » با تردید به این اظهار نظر می‌نگرند و معتقدند که این نظریه هنوز ثابت نشده ، درحالی‌که کاملاً هم رد نشده است و هنوز مراحل آزمایشی را می‌گذرانند . گفتیم مسئله‌ای که خیلی

مورد توجه دانشمندان روانشناس است این است که محیط شاد و با نشاط حتماً باید در دامان مادر و در محیط خانه و در میان خانواده ایجاد شود نه در آسایشگاه و بیمارستان . زیرا کودکانی که در دامان مادر بزرگ شوند اگر هم محیط شادی نبینند تنها اثر این محرومیت آنست که در بزرگی انسانهایی غمگین و بدبین یا بی تفاوت و غیر مؤثر خواهند بود ، ولی لااقل دارای سلامت روانی و قدرت یادگیری هستند ، در حالی‌که بچه‌هایی که در محیط پرورشگاه‌ها یا بیمارستانها با حالت یکنواختی و معمولی بزرگ شوند علاوه بر اینکه قدرت یادگیری آنان در حدی بسیار پایین است عموماً انسانهایی بی‌عاطفه ، خشن و متمایل به جرم و جنایت بار می‌آیند .

پروفور « هانت » می‌گوید : « ما موارد بسیاری دیده‌ایم که کودکانی که در محیط های ساکت ، تنها و بی تحرک بزرگ می‌شوند از هفت ماهگی علائم عقب افتادگی فکری را از خود بروز داده‌اند . »

اگر كودك در محیطی پرورش یابد که با او بازی کنند و بهنگام غذا دادن و استحمام با او حرف بزنند ، یعنی او را به آنچه که در اطرافش هست علاقمند کنند ، نوح مغزی وی با سرعت زیادی تکامل پیدا می‌کند . حرف زدن با كودك اهمیت فراوانی دارد و اغلب

دیده شده که در خانه‌های محروم از علم و فرهنگ که کسی نیست با كودك حرف بزند و به اصطلاح حوصله‌ی سروکله زدن با او را داشته باشد ، كودك ، عقب افتاده و کم‌هوش می‌شود .

در اینجا به اهمیت دو عامل بسیار مؤثر و مهم در آموزش روانی كودك یعنی رادیو و تلویزیون به خوبی پی می‌بریم ، زیرا گفتار گوینده ، ساز نوازنده و آواز خواننده رادیو و مناظر و تصاویر و اشکال مختلف تلویزیون اثر غیر قابل انکاری در پیش برد قدرت دانش آموزی اطفال دارد . منتها باید توجه داشت که صدای رادیو و تلویزیون نباید زیاد بلند باشد ، چون در اینصورت پس از مدتی كودك عادت می‌کند که همیشه با او بلند صحبت کنند و گفتار آرام اثر آموزشی در مغز كودك به جای نمی‌گذارد . چنانچه بخواهیم عقب ماندگی‌های علمی و اجتماعی ریشه‌کن شود باید این نقص را از همان سالهای نخست زندگی كودكان جبران کنیم .

متأسفانه در اکثر کشورها ، حکومت‌ها و مصلحین اجتماعی تنها به جوانان و سالمندان می‌پردازند و برای آنان با صرف هزینه‌های هنگفت مجلس های سخنرانی ترتیب می‌دهند و محیط‌های آموزشی گوناگون ایجاد می‌کنند درحالی‌که در عمل به خوبی مشاهده شده است که

این مجالس و محافل و این آموزشگاهها و مدارس در مردان و زنان بیش از سی سال کوچکترین اثر آموزشی روانی ندارد و آنان بمحض خروج از جلسه سخنرانی و آموزشگاه گویی اصلا چیزی نشنیده یا نخوانده اند.

این مجالس و این آموزشگاهها را که در اصطلاح روانشناسی، وسایل تحریک فکری و تشویق روانی می نامند برای افرادی ترتیب می دهند که نهال فکری آنها برومند شده است و دیگر تغییری نمی پذیرد.

۲- وسایل تحریک فکری و تشویق روانی: (به این دلیل این وسایل را در یک ردیف قرار می دهیم که لازم و ملزوم یکدیگرند و قابل تفکیک از هم نیستند). همانطور که گفته شد اگر این زحمتهای و این خرجها را برای افرادی درسین خیلی پایین صرف کنیم، در اجتماع آینده اثری از عقب افتادگیهای تأثر انگیز فکری دیده نخواهد شد و باید دانست که بهترین زمان برای جلوگیری از عقب افتادگی فکری، دوران شیر-خوارگی است.

البته منظور این نیست که برای بچه شیرخوار مجالس بحث و سخنرانی یا آموزشگاه های علمی ترتیب دهیم، بلکه همان صدای یکنواخت گوینده رادیو و تصاویر بی درپی صفحه

تلویزیون، بدون اینکه کودک شیرخوار معنای آنرا درک کند، برایش يك تشویق روانی و يك تحریک فکری است. یعنی ما سعی می کنیم که یادگیری برای کودک يك نوع سرگرمی باشد، چون اصولا انسان از «آموزش اجباری» بیزار است، درحالیکه با استفاده از حس کنجکاوی او می توان یادگیری را به صورت يك سرگرمی برایش در آورد و کاری کرد که کودک ذاتا میل و رغبت به یادگیری نشان دهد و آموزش برایش جالب و دلچسب باشد. با این کار نه تنها شما کودک را برسروش آورده اید بلکه علاقه عمومی او را نسبت به زندگی و محیط دور و برش برانگیخته اید.

تنها کاری که مادران یا آموزگاران باید بکنند این است که آنچه را می خواهند به کودک بیاموزند در برابر دیدگان کنجکاو او قرار دهند به طوری که برایش جالب باشد.

به عقیده پروفوسور «هانت» برنامه های آموزش و سخنرانی های درسی از ۴ سالگی به بعد لازم می شود. ممکن است این پیشنهاد کمی اغراق آمیز و شاید هم مضحک جلوه کند. البته اگر چنین تصویری پیش آید به خوانندگان حق داده می شود، زیرا برای کودکان ماکه در محیط های بی تفاوت، بی یکنواخت، آرام، ساکت و بی

جنب و جوش رشد کرده اند چهارسالگی و حتی چهارده سالگی هم سن شرکت در مجالس سخنرانی نیست. اما اگر از روز تولد، کودک را در محیط حساب شده بانشاط و پر جنب و جوش و در دامن مادر و خانواده پرورش دهیم، با کمال تعجب می بینیم که در چهارسالگی آمادگی کامل برای شرکت در مجالس سخنرانی و گفتارهای تربیتی و آموزشی پیدا خواهد کرد.

ممکن است استنباط خوانندگان از «مجالس سخنرانی» چیزی شبیه مجالس وعظ و خطابه یا محافل علمی از قبیل مصاحبه های فضایی باشد، درحالیکه همانطور که گفته شد در اصطلاح روانشناسی غرض از مجلس های سخنرانی همان کلاس و آموزشگاه است که قدم نخست در آموزش علمی کودک به حساب می آید.



با مطالبی که گفته شد، باید گفت اگر کودکی طبق روش دکتر «ج.مک.ویگرهانت» تربیت شود و به ۴ سالگی برسد کاملا آمادگی آن را خواهد داشت که در این سن به آموزشگاه برود و دوره ی شش ساله دبستان را ظرف مدت ۴ سال طی کند، بنا بر این درسی که تازه ما کودکانمان را به دبستان می فرستیم، او از دبستان فارغ التحصیل می شود.